

برای اینکه اجتماع از افراد درست شده است و هر فردی، سکس دارد و مدار زندگی بر سکس است؛ و اگر بنا باشد مردم را به ضرب عقیف‌نمایی و آن خارخار پلید پنهانی به سوی «درخودماندگی» استمنایی سوق بدهید و در همان فضا نگه دارید، در اینصورت دست به تحقیق همگانی زده‌اید. زیرا «درخودماندگی» استمنایی، ابله‌پرورست. شاید ما همه ابلهیم و نمی‌دانیم؟ - خدا بدور کند.

پایان روانکاوی

ت. و. موریس
ترجمه
جلال ستاری

مرگ زیگموند فروید، روانکاوی را که در واقع اینک به گذشته تعلق دارد، دیگر بار به پیشگاه نفن و اندیشه‌مان می‌آورد. علاقه و توجه به مفاهیم و روش‌هایی که به نام فروید وابسته‌اند، خاصه طی ده سال اخیر مرتباً روبه‌گرایش نهاده و حتی در محافل علمی برآستی پیشرفته از میان رفته است.

در واقع تاریخ روانکاوی شامل سه مرحله است: مرحله تکوین، مرحله مباحثات طولانی و کسب روزافزون حیثیت و اعتبار، مرحله ورود به قلمرو علوم و معارف رسمی و انحطاط مکتبی *Scolastique*.

طی ده‌سالی که فروید پس از قطع رابطه با *Breuer* به کار تحقیق اشتغال داشت، نمایندگان روانپزشکی دانشگاهی به پیکار با روانکاوی که در آن دوران کم شناخته بود، برخاستند، مباحثات به موازات توسعه و رواج و اشاعه فرویدیسم در محافل پزشکی و نیز در میان نویسندگان و «مردم باسواد و فرهنگ»، بیش‌ازپیش حدت و شدت گرفت، و در سال‌های پس از جنگ حیثیت و اعتبار روانکاوی به اوج خود رسید. سپس دوران بحث و گفتگوهای آتشین بر سر آمد، «مقاومت» روانپزشکان کلاسیک از میان برخاست، روانکاوی بنوبه خود جزء معارف رسمی محسوب گشت و مقبول افتاد و با وجود این در دست نمایندگان «واقعی و اصلی»ش به صورت یک اسکولاستیک واقعی درآمد. لی‌بیدو، عقده، من برتر و جزآن همه

۱- مجله *La Pensée*، شماره سوم، اکتبر-نوامبر- دسامبر سال ۱۹۳۹ *Th. W. Morris* نویسنده در این مقاله با تعصب و خشونت بی دریغ بر روانکاوی تاخته است، روانکاوی برخلاف گمان نویسنده پایان‌نیافته امانوشته‌اش حاوی بعضی ملاحظات انتقادی بسیار مهم درباره روانکاویست که هنوز معتبرند.

الگوهای مبتذل و تکراری شدند و روانکاوان با نشخوار کردن دائم یا ورزش دادن و تمرین و محارست مکرر همان مضامین، گویی بدور خویش می چرخند.

روانکاوی طی ده سال پیش از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ در کشورهای اروپای مرکزی و در محافل علمی کشورهای انگلوساکسن به اندازه کافی مشهور، اما در فرانسه تقریباً ناشناخته بود. ازین لحاظ کوشش Yves Delage برای رد فرضیه رؤیای فروید کوششی منحصر و منفرد است. اشاعه روانکاوی در فرانسه با پایان جنگ آغاز گشت. در فرانسه نیز نخست نمایندگان دانش رسمی با ادله و براهینی که همیشه علمی نبود به مبارزه سخت و زنده قلمی با روانکاوان پرداختند، تا آنجا که Charles Blondel استاد دانشگاه استرازبورگ در رساله ای که به قصد رد کردن روانکاوی نوشت، مدعی شد که علم و عمل خاص روانکاری باینش نظر ژرمنی سازگاری می تواند بود، اما پانبوغ لاتینی ده ساز نیست! با وجود این گسترش روانکاوی در فرانسه نیز روبه فزونی نهاد و امروزه روانکاوی در این کشور در کنار روشها و فرضیات کلاسیک که به اعتقاد طرفداران روانکاوی می بایست از میان برخیزند و جسابی به روانکاوی بپردازند، حیات دارد.

فروید خود تحولات دگر گونیهای سر نوشت روانکاوی را روشن ساخته است. و در سال ۱۹۳۲ متذکر شد که روانکاوی «به عنوان علم تلقی می شود» و «جای خود را در دانشگاه باز کرده است» و گرچه «پیکاری که با آن در گرفته هنوز پایان نیافته»، اما «با خشونت و مدت کمتری ادامه دارد»، خطابه های نود در باب روانکاوی، ص ۱۸۹.

با اینهمه هیچ چیز مؤید این امر نیست که روانکاوی به علت سهم و اثر مثبتی که بویژه در روانپزشکی داشته، حق اهلیت یافته است. بی آنکه بخواهیم در این تحقیق به بحث دقیق درباره روانکاوی به عنوان روشی درمانی بپردازیم، به قطع و یقین می توانیم گفت که روش فروید امیدها و آرزوهای بزرگی را که برانگیخته بود، بر نیاورده است. پزشکی بسیار مدعی اند که در کلیت از روانکاوی سود می جویند، اما در واقع آنان در بیشتر موارد روشی التقاطی به کار می برند و این امر بنحوی واقعاً علمی به ثبوت نرسیده است که نتایج عملی حاصل از کاربرد شیوه های خاص فروید نمودار پیشرفت قطعی امکانات مادر درمان بیماری های روانی است. نتایج بدست آمده از روانکاوی بر تراز نتایجی که می توان با بستن روش های دیگر معروف به علاج نفسانی به دست آورد نیست و انگهی در روانکاوی همیشه شکی در باب کیفیت و ماهیت شیوه ای که به یاری آن نتیجه عملی حاصل شده، باقی می ماند. این نکته شایان اعتناست که فروید در آخرین آثارش ضمن بحث پیرامون اثر بخش روانکاوی می گوید روانکاوی در قیاس با دیگر روشها چیزی جز *Prima Inter Pares* نیست. حقیقت اینست که پس از روانکاوی نیز امکانات و وسایل اتمام ما در روانپزشکی هنوز چون گذشته نارساست. مسأله ای که در این زمینه مطرح است به ظن قریب یدیقین گسترده از محدوده معالجات منحصر آ نفسانی یا جسمانی و نیز روشهاییست که بدون التفات مقتضیات و شرایط تاریخی و عینی ای که بیمار روانی به عنوان پدیده ای اجتماعی در آن می کند و می بالد و لزوم اعمال اثر بر آن مقتضیات و شرایط، آندوشیوه درمان نفسانی جسمانی را بایکدیگر وفق می دهند و تالیف می کنند.

ما درباره جنبه های دیگر از روانکاوی که آنهم نخست شگرف و خارق العاده می نمود، یعنی کاربرد روانکاوی در تعلیم و تربیت، به تفصیل سخن نمی گوئیم. امروزه آشکار شده که در این مورد نیز امیدها و آرزوهائی که روانکاوی برانگیخت کاملاً بیهوده و ناروا بوده است. شیوه استدلال روانکاوان که باز در این مقوله با عدم صراحت معمولشان، نتایج رابه عنوان گواه و شاهد درمان عرضه و ارائه می دارند، قانع کننده نیست. استفاده عملی ای که روانکاوان از روانکاوی در آموزش و پرورش می کنند، چنانکه در *Psychothérapie* بر دو نوع است: برخی از این موارد کاربرد و استفاده، سود بخش است اما بهیچوجه خاص شیوه فروید نیست، و آن موارد عبارتند از: انواع و احاء اعتراض به مایه وحشیگری و خشونتی که هنوز در نظام سنتی تعلیم و تربیت ما وجود دارد و قیام و عصیان علیه آن. امام محکوم شمردن روش تربیتی ای که در حل و فصل مسائل و مشکلات مربوط به تکوین خوی کودک از اعمال زور و خشونت روی گردان نیست ابداً منحصر به شیوه روانکاوی نیست، و در مورد کاربرد شیوه های منحصر آ روانکاوی باید گفت که این کاربرد در بهترین موارد نیز بی نتیجه است و حتی دقیق تر بگوئیم، تا آنجا که انطباق تعلیم و تربیت بر توجه نفس به کشاکش های جنسی را منظور دارد، زیان بخش است. واقعیت طبیعی و اجتماعی ای که ما با آن سروکار داریم بهیچ وجه وابسته و پیوسته به مکانیسم های باز شناخته روانکاوان نیست. واقعیتی که دختران و پسران ناگزیر از زیستن در چارچوب آنند، مسائلی بوجود می آورد که از مسائل مربوط به عقده های ادیپ و *Ariane* عینی تر اند. تصدیق و تبلیغ این نظر که تصفیه این عقده ها یا حل و فصل کشاکش های سازنده آنها وظیفه اصلی یا یکی از وظایف اساسی تربیت است، بگفته فیلسوفی شمیر منحرف کردن «توجه کودک از زندگانی» است.

روش تربیتی مبتنی بر روانکاوی با چنین هدف وجهتی، ملهم از مرام کسانست که مسائل عینی و اقتصادی و جز آن را حل شده می پندارند و مرکز ثقل جهان را کشاکش های جنسی می دانند. قطعاً در بعضی محیط های اجتماعی چنین نظر انتزاعی و مجردی پایه و اساس مادی دارد و روانکاوی با این معنا و مفهوم در آن چارچوب واجد حقیقتی است، اما به عنوان مثال توده های بزرگ مردم با مسائلی دست به گریبانند که عینیت آن از مناسبات میان *Ich* و *Es* قاطع تر و سازنده تر است، و بی گمان بهمین دلیل کوششهایی برای تکمیل تعلیم و تربیت مبتنی بر روانکاوی فردی، به یاری تعلیم و تربیتی اجتماعی متکی بر همان اصول انجام گرفته است.

آخرین نکته اینکه روانکاوی بیشتر به عنوان امری تاریخی تا نهضتی علمی جالب توجه است و نیز بیشتر به سبب واقعیات و مسائل اجتماعی ای که روانکاوی مظهر و نمایشگر آنهاست تا بخاطر محتوای نظریش، آموزنده است. اما با وجود اینکه روانکاوی قسمت اعظم حیثیت و اعتبار خود را از دست داده و مضامین مربوط به لی بیدو و عقده مندان حتی از لحاظ ادبی نیز میوه ای بیار نمی آورند، محتوای نظری نهضتی که از فروید برخاسته نسبتاً بیش از دو چیز پیش گفته پندار آفرین و برانگیزنده وهم و خیال است. ازینرو به اعتقاد ما بحث مشروح تر درباره این جنبه مسأله بیفایده نخواهد بود.

زمینه روانکاوی از اختلاط و التقاط نظرات سخت نامتجانس فراهم آمده است. مهم است این ایراد شگفت‌انگیز بنماید زیرا شاگردان معارض و مخالف فروید ویرا خاصه جزمی و قشری بودن متهم کرده‌اند، و در واقع فروید به درجه‌ای از جزمیت رسید که معنی بود روانکاوی کلی است که هیچ پاره‌اساسیش را از آن جدا نباید ساخت. اما قشری بودن التقاطی بودن مانع‌الجمع نیستند. تاریخ نظرات و اندیشه‌ها گواه بر این مدعاست. ویکتور کوزن *Victor Cousin* سر دسئه مکتب التقاطی، آنقدر جزمی و قشری بود که می‌خواست فلسفه‌ای رسمی به دانشگاه بقولاند. جزمیت نمودار استواری و صلابت آدم اندیشمندی هیچ قانونی جز تطابق اندیشه‌ها با واقعیات را نمی‌پذیرد نیست. جزمیت نشانه سرسختی لجاجی است که برای حفظ شلوده‌ای ایدئولوژیکی حتی علیه مسلمیات و واقعیات به کار می‌رود. نمایندگان همه نظام‌های بی‌نتیجه و پریشان از روی نیاز قشری‌اند. اندیشه‌ها واقعاً عمیق که ادعائی جز در بر گرفتن هر چه تنگ‌تر واقعیات ندارد طبیعتاً با واقعیات و موقعیت‌های نوسازش می‌یابد. برای دانشمند و اندیشمند واقعی، واقعیت نو و کشف همیشه وقابلی فرخنده و مبارک است، اما دانشمند دروغین و اندیشمندی که بر اندیشه‌ها کج و نادرست خویش لنگر انداخته با خشم و تندی بسیار بانوآورانی که آرامش التقاط آنانرا آشفته و پریشان کرده‌اند می‌ستیزند و هر چه این آرامش بیشتر در معرض خطر باشد و اکنششان سخت‌تر و تندتر است. فروید جزمی و التقاطی بود و التقاطی بودنش سرنوشت روانکاوی را تعیین کرد.

ضمن بررسی نخستین مفاهیم و نظرات فروید نفوذ ماد دیگری مکانیکی را به روشنی تمام در آن باز می‌شناسیم، همان ماد دیگری مکانیکی که در میان پزشکان قرن گذشته بسیار رایج بود و نمایندگان فلسفی ماد دیگری عامه فهم از قبیل *Molescott* و *Schmer* به آن وجه عمومی و مردم‌پسند دادند. این ماد دیگری مکانیکی نزد فروید مثلاً هنگامی که در سه تحقیق «دبارة جنسیت *Trois Essais Sur la Sexualité* جذبه جنسی بر جنس دیگر به عمل فیزیکی و شیمیائی تحویل و تبدیل می‌کند، آشکار می‌شود؛ و باز همین ماد دیگری خاصه در الگوهای که فروید در قالب آن ملاحظات خویش را عرضه داشته پدیدار می‌گردد در واقع نظرات اساسی نویسنده *Traumdeutung* تحت نفوذ و سلطه این الگوهای مکانیکی است. بطور کلی کمال مطلوب توجیه علمی از دیدگاه فروید عبارتست از نمایش فرایندهای ذهنی بصورت یک شبکه نیر که مطابق الگوی فیزیکی ساخته و پرداخته شده‌است. و آنجاست مفهوم «عقد» که بموجب فروید تأثیریک قوه بر روی یک تصور *représentation* است، یا مفهوم لی‌بیدو که در ذهن فروید همیشه بصورت نیروئی که بسان نیروی فیزیکی بنا بر این مطابق یک گرده فیزیکی) بکار می‌افتد و به کار می‌رود، نقش بسته است. این طرز تفکر حتی در آخرین آثار فروید نیز نمایانست. با وجود این فروید می‌خواست به پیکار با برخی فرضیات که داغ ماد دیگری مکانیکی بر پیشانی داشتند برخیزد. در مقدمه *Traumdeutung* فروید فرضیات صرفاً فیزیولوژیکی رؤیا را بررسی و رد می‌کند و خاصه بر سر این نکته تأکید می‌ورزد که ممکن نیست رؤیا را منحصر آبه وساطت فرایندهای فیزیولوژیکی توجیه

و تبیین کرد، زیرا رؤیا محتوایی نیز دارد. چنانکه می‌دانیم فروید برای توجیه محتوای رؤیا سخت کوشید، او می‌خواست بداند و روشن کند چرا فرد مشخصی خوابی مشخص می‌بیند و در مورد *Psychose* و *névrose* نیز همین رویه را داشت زیرا در این زمینه نیز برای توجیه محتوای علائم بیماری *Symptôme* تلاش کرد. بدینگونه فروید به قلمروی بسیار مهم که فرضیات ملهم از ماد دیگری مکانیکی قادر به توجیه درست و جامع آن نبودند نزدیک شد.

در واقع در توجیه و تشریح آنچه عادتاً زندگانی ذهنی می‌نامیم نخست باید به تشخیص و تمیزی اساسی که همان فرق میان تولید اندیشه‌ها و محتوای اندیشه‌های تولید شده است قایل باشیم. تولید اندیشه‌ها از مغز سرچشمه می‌گیرد، اما اندیشه‌های تولید شده محتوایی دارند که نه به وساطت مغز توجیه می‌تواند شد و نه بی‌یاری آن. راست است که مغز در این زمینه شرط لازم است اما شرط کافی نیست. اگر برای اندیشیدن در باره مفهوم «آزادی» مغز باید داشت، علت گونه‌گونی مفاهیم و اندیشه‌های طبقات مختلف اجتماعی از آزادی، اختلاف موجود میان سازمان‌های مغزی آنان نیست. استدلالی کلاسیک این امر را به ثبوت می‌رساند: میان تحول اندیشه‌ها از سوئی و تکامل مغز از سوی دیگر همپائی و همگامی وجود ندارد. اما این نه بدان معناست که از جستجوی واقعیتهای محقق که پایه و مبنای مادی تاریخ اندیشه‌ها بتواند بود دست باید شست، این فقط بدین معناست که این واقعیت را درجائی غیر از مغز باید جست و این کاریست که ماد دیگری مکانیکی از انجام آن عاجز است. ماد دیگری مکانیکی در تنگنای توجیهات منحصر آ فیزیولوژیکی اسیر است و توجیهات مادی دیگری نمی‌شناسد، ازینرو چون قادر به توجیه محتوای انضمامی *Concret* حیات ذهنی نیست، از آن چشم می‌پوشد به تجرید و انتزاع روی می‌آورد یا بهتر بگوئیم به انگار گرای ایدالیسم پناه می‌برد.

ایدالیسم نیز با محتوای مشخص حیات ذهنی کار ندارد و چون اعتقاد دارد که «اندیشه‌ها و تصورات» با مغز وابسته و مربوط نیستند و «تصورات» را از «مغز» استخراج و استنتاج نمی‌توان کرد، پس از تصورات واقعیاتی قائم بالذات می‌سازد و جهانی مستقل می‌پردازد و انسان عینی را از نظر می‌اندازد. ماد دیگری مکانیکی و ایدالیسم از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. در ژرفای ماد دیگری مکانیکی، ایدالیسم نهفته است. مفهوم روح در مذاهب اصالت روح *Spiritualisme* نظر کم و بیش صیقل یافته و از صافی گذشته‌ایست که به تقلید از الگوی ماده فراهم آمده است. فروید بر فرضیات روانشناسی و روانشناسی مرضی ملهم از ماد دیگری مکانیکی ایراد می‌کند که به محتوای زندگانی ذهنی توجه ندارند. ما این مسأله را که آیا مصطلحات و کلماتی که فروید برای مطرح ساختن مسأله بکار می‌برد درست هست یا نه و به عنوان مثال مسأله اساسی عبارت از جستجوی معنای هر رؤیا و هر نشانه بیمارگونه *Symptôme* است یا نه؟ پیش نمی‌کشیم. مسأله اساسی اینست که اگر عیب و نقص ماد دیگری مکانیکی و ایدالیسم - فرضیات به اصطلاح فیزیولوژیکی و فرضیات روان شناختی مبتنی بر درون بینی *Introspective* کلاسیک - مجرد گرای آن‌هاست، رفع و جبران این نقیصه مجرد - گرائی تنها بارهائی از هردو یعنی هم ماد دیگری مکانیکی و هم ایدالیسم، امکان پذیر است. جز

آن با حربۀ ایدالیسم به پیکار مادیگری مکانیکی خواهیم رفت و این چیزی است که برای فروید پیش آمد.

فروید عجز و نارسائی توجیحات منحصرأ فیزیولوژیکی را در روانشناسی و روان - پزشکی موکدآ نشان داد اما خود توجیحات مبنی بر روانکاوی را جایگزین توجیحات فیزیولوژیکی ساخت. او بیش نادرست موجود در باب تکوین مادی حیات زهنی را رد و باطل کرد، اما خود نتوانست پیشی درست از تکوین مادی ذهنیات عرضه کند. از پیرویکی از نتایج مبارزه فروید با فرضیات و نظرات مکانیکی این بود که فرضیه ویرا مزید فرضیه‌ای که بموجب آن توجیه فکر بوساطت مغز ممکن نیست، دانستند و بدان استاد جستند. از آن پس روانکاوی پای در محیط جاذبۀ ارتجاع فلسفی پایان قرن ۱۹ نهاد و پیش از پیش تحت تأثیر شوم و زبانبار آن قرار گرفت.

غالباً گرایش فروید به زیست شناسی *Biologisme* را علیه این حکم که روانکاوی جهت ایدالیستی دارد به میان می کشند و متعرض می شوند که یکی از خصائص اساسی و حتی اساسی ترین خصیصه فرضیه فروید اینست که بر نقش تعیین کننده غرایز که ریشه بیولوژیکی و بنا بر این مادی دارند، تأکید می ورزد. با این وجود نظریه‌ای که به توجیه و تبیین سراسر حیات زهنی از راه فعالیت غرایز یا یک غریزه مسلط بر دیگر غرائز نظر دارد، در چارچوب تنگ مادیگری مکانیکی محصور است. در واقع چنین تعابلی جهت گرایی یکی از جوانب و مشخصات نظریه فروید درباره غرائز بطور اعم و در باره لیبدو بطور اخص است. پیش فروید ازلیبدو از آغاز طبق الگوی انرژیکی *Energétiste* فراهم آمده برداشته شده است. مفهوم لیبدو نخست منطبق بر مفهوم انرژی فیزیکی بود و مستقیماً از آن نشأت گرفت و نکته جالب توجه اینکه فروید نتوانست به این دید و منظر وابسته بماند و از آن به شیوه‌ای معقول بهره برداری و نتیجه گیری کند. اما چنین فرضیه‌ای درست بدین علت که از مادیگری مکانیکی برمی خیزد، در همه مسائل تاریخی به ایدالیسم می رسد، زیرا ایدالیسم در زمینه تاریخ به گفته فیلسوفی یکی از «محدودیت‌های خاص، مادیگری مکانیکی است. گرچه غرائز ریشه جسمانی یا آلی *Organique* دارند، اما از این اصل بهیچوجه این نتیجه حاصل نمی شود که همه توجیحات غریزی، توجیحات مادی، به معنای علمی کلمه اند. در واقع ریشه جسمانی و بی واسطه غرایز، تن آدمی است و توجیه و تالیف تاریخی از راه غرایز عملاً به توجیه تاریخ از دیدگاه روانشناسی فردی منتهی می شود. در چنین توجیهی، روانشناسی سهم و جای مشروع و برحق خود را ندارد، بلکه عهده دار نقشی تعیین کننده است، و می دانیم که فروید ماشین خانه عقده‌های روانکاوی را برای تعلیل امور اجتماعی و تاریخی نیز بکار انداخته است. یکی از مزایای نظری روانکاوی به موجب فروید و پیروانش اینست که در علوم اجتماعی انقلابی بپا کرده است. بدینگونه روانکاوی در برابر مادیگری تاریخی قدرافراشت و نخست به نحوی «ناخودآگاه» قیام کرد و این خود نتیجه پریشانی و بی نظمی و ناپسامانی روانکاوی بود، اما روانکاوی از آن رهگذر دیگر بار با جریان ایدئولوژیکی ارتجاعی همگام و هماهنگ گشت و از آن پس این جنبه و خصیصه روانکاوی بطور منظم گسترده و پرورده شد...

برای دانستن اینکه جامعه‌شناسی فرویدی به چه سخفانتهائی می انجامد، کافی است به یکی از نوشته‌های روانکاوی رجوع کنیم. ما در اینجا بیش از این نمی گوئیم که فروید و پیروانش، عقده‌ها را جایگزین نیروهای محرک و واقعی تاریخ ساختند. بدینگونه جامعه - شناسی روانکاوان، ایدالیسمی را که در کنه فرضیه روانکاوی نهفته است، آفتابی کرد. نهضت ناشی از فروید، به یمن این خصیصه روانکاوی از ورای ارتجاع فلسفی با ارتجاع سیاسی همراه شد.

چنانکه می دانیم فروید در فرضیه‌اش میان روینا وزیر بنای رؤیا فرق نهاد، است. روش خوابگزاری عبارتست از استخراج درونۀ رؤیا از برونۀ آن به یاری و راهمائی آگاهی‌هایی که خواب بین از خود به خواب گزار می دهد. این تحویل را رخنه کردن و فرو رفتن در ژرفای روان خواب بین می دانند و بدین علت روانکاوی را روانشناسی عمیق *Abyssal* دانسته‌اند. فروید بعدها این تمیز میان درونه و برونۀ رؤیا را به دیگر پدیده‌ها تعمیم داد و نه تنها در مورد تعبیر نشانه‌های *Symptome* بیماری‌های روانی به چنین تشخیصی قابل شد، بلکه آنرا در قلمرو جامعه‌شناسی و تاریخ و تاریخ اندیشه‌ها (فلسفه) نیز صادق و معتبر دانست. اما در مورد اخیر، روانکاوی از در بافت اینک چگونه انعکاس یابد و تو نخست موهوم دنیای واقع در ذهن به مرور و پیش از پیش مطابق با واقع می شود، عاجز است. بعلاوه روانکاوی در اندیشه‌ها جویای جلو، و انعکاس دنیای واقع نیست، بلکه انعکاس عقده‌ها را که خارج از چارچوب تاریخ بوجود آمده‌اند، می جوید. بدینگونه کار روانکاوان به اینجا کشید که نهضت‌های اجتماعی را با عقده‌ها مربوط کردند. طبیعتاً هر فرضیه مدعی نمایش واقعیت، به میزانی که از نمادگرایی روان شناختی توشه و مایه می گیرد مغالطه آمیز و اشتباه انگیر است. شاگردان فروید با به کار بستن روش روانکاوی در نهضت‌های اجتماعی، توجیحات موهوم و مبتنی بر عقل خیالی را جایگزین توجیحات مبتنی بر عقل تاریخی و واقعی نهضت‌های اجتماعی ساختند. اما این جنبه از فرضیه‌شان خاصه مورد پسند کسانی بود و هست که می خواهند جامعه‌شناسی علمی را طرد کنند و به پیکار با نهضت‌های اجتماعی ای که از آن یاری و الهام می گیرد، برخیزند... در اینجا پریشانی و بی انسجامی اساسی روانکاوی با همه ابتدال و فرسودگی ضد علمیش مشهود و مدرک می افتد.

در زمینه روانشناسی، ضمن مطالعه فعالیت‌های عالی ذهن، همواره به مسأله مناسبات میان فرد و واقعیت که بر یکدیگر تأثیرات متقابل دارند، بازمی خوریم. فروید و شاگردانش هرگز به دریافت روشن مناسبات میان فرد، یا قانون روانشناسی فردی و قانون تاریخی توفیق نیافتند. در مطالعه و بررسی نهضتی اجتماعی قطعاً به نقش افراد توجه باید داشت، زیرا در بازپسین تحلیل، افراد قاع و عامل سازندگان تاریخ اند، اما توجیه اینکه چرا فرد مشخصی، عهده دار اینای نقش مشخصی است و توجیه بر گزیده شدنش برای انجام و اجرای آن نقش نباید با توجیه خود نهضت مشتبه شود. حتی چنین تمیز و تشخیصی بدین صورت کافی نیست. توجیه مشخصات تاریخی و عینی نقشی که بر عهده فردی نهاده شده، منحصرأ بوساطت خود فرد، امکان ناپذیر است. این نقش زاده تکامل تاریخی است، آنچه متعلق به فرد و متعلق به اراده و خواست اوست، انتخابی است که وی به حکم ضمیر و نفسانیات خویش

از میان امکاناتی که تاریخ در یک دوران فراهم آورده می کند و این نفسانیات و ضمیر نیز تاریخ عینی نوع بشر گسستی و جدائی پذیر نیست. مکانیسم های روانی برخی را برای ایفای نقش قهرمانان و برخی دیگر را برای ایفای نقش کم دلان بر می گزیند. اما این مکانیسم ها در طول تاریخ تکوین یافته اند و در مقتضیات و شرایط اجتماعی بوجود آمده اند. فروید و شاگردانش که آنها فردی ترین خصائص اعمال انفرادی را ملاک و مبنای کار می گیرند، بلکه برخی از مکانیسم های روانشناسی فردی را پایه و اساس نهضت های اجتماعی می دانند. به فرض اینکه عقده های اساسی چون عقده ادیپ و عقده Ariane پایه خصوصیات و ابعادی که روانکاوان پنداشته اند واقعاً وجود داشته باشند، این عقده ها مکانیسم هایی هستند که حداکثر می توانند گرایش فرد به نوعی عمل را با مشخصات تاریخی و عینی خاص آن توجیه کنند. به عنوان مثال برای توجیه نازیسم از دیدگاه روانکاوی کوشش هایی شده است و چنین می نماید که درنده خوئی نازیسم و فورمضامین جنسی در آن، زمینه ای مساعد خاصه برای اینگونه توجیها فراهم می آورده است. با وجود این اگر حداکثر بتوان استدلال کرد چرا این نازی ونه آن نازی عهده دار نقش جلاد در یک اردوگاه اسیران می شود، این امر نازیسم را به عنوان پدیده ای تاریخی توجیه نمی کند. در ذنب فروید روانشناسی و تاریخ بهم آمیخته و خلط و مزج شده است و فروید این اختلاط و ایهام اساسی را به صورت یک قضیه فزدر آورده و پنداشته است که عقده های روانکاوی کلید راز گئی تاریخ نیز هستند.

انطباق روانکاوی بر علوم اجتماعی ناگزیر به تجرید گرائی دو گانه ای می رسد. عقده هایی که همه می شناسیم چیزی جز طرح و الگویی بسیار عمومی و عام نیستند و پایه و مبنای عمومیت آنها این واقعیت است که مسلماً در سراسر تاریخ نوع بشر روابط جنسی میان مرد و زن برقرار بوده است، اما این مناسبات همیشه در اوضاع و احوال تاریخی و عینی یعنی در جوامعی مشخص بانوع تولید و روبنای پیچیده خاص آن وجود دارند. پس اجتناباً با همه پیچیدگی و غموض در نسج و بافت رابطه جنسی ریشه دوانیده است. فروید با توجه به واقعیات و امور اجتماعی بوسیله عقده ها در واقع فقط از چند نسخه عمومی که همه بکار می آید سود برده و انسان عینی را با واقعیت تاریخی نادیده گرفته است، از نظر جامعه شناسی بر مبنای روانکاوی چیزی جز تجدید جامعه شناسی کهنه ایدالیستی منتهی به قاموس و واژه نامه ای نوین نیست.

دومین خصیصه تجرید گرائی ایدالیستی فروید با بررسی پیش فروید و شاگردانش از مناسبات میان واقعیت عینی و محصولات ذهن انسان آشکار می گردد. از اعترافات قلمی فروید به آسانی می توان دلائلی برای اثبات این امر که فروید سخت تحت تأثیر ایدال بوده است بیرون کشید، اما ما از آن اعترافات سخن نمی گوئیم و تنها به بررسی آنچه نظرات منحصر آ روانکاوی به روشنی استنباط می توان کرد می پردازیم. می دانیم که فروید پس از تعبیر رؤیا و علانم بیماری های روانی، کوشید تا به شیوه اساطیر و آثار ادبی و فلسفی و علمی را نیز تفسیر کند. روش فروید عبارتست از بازسازی یک «درون» یا زبر بنا که در آن عقده های اساسی روانکاوی باز یافته می شوند و نیز است

نقشی تعیین کننده به کار و فعالیت آن عقده ها در تکوین و ایجاد اساطیر. به عنوان مثال هنگامی که فروید اسطوره دهلیز تودرتو *Labyrinth* را نماد ولادت *anal* ورشته *Ariane* را در آن اسطوره رمز بندناف می داند، بر این گمانست که با چنین تعبیر و تفسیری به توجیه و تعلیل اساسی اسطوره پرداخته است. اما در چنین تأویلی انعکاس دنیای خارج در ضمیر آدمی ناپدید شده و از میان رفته است و ماد دیگر بار به این تجرید گرائی شگرف می رسیم که ذهن انسان خاصه برای ایجاد نهاد هائی به تبع یا بر حسب «عقده» های روانی خویش فعالیت می کند، و این همان ایدالیسم قدیمی است که به زبان روانشناسی بر گردانیده شده است، در این بینش «ایدالیسم روانکاوی» به «ایدالیسم فیزیولوژیکی» افزوده شده و لی بیدوی فروید، جایگزین «انرژی خاص اعصاب حسی» مولر *Muller* گشته است.

فروید و شاگردانش به تأثیر و نفوذ جامعه در فرد اشارات فراوان کرده اند. عقده ادیپ مبتنی بر تجربه ای اجتماعی یعنی تجربه خانوادگی است. بدینگونه تصور می رفت که روانکاوان می بایست جنبه اجتماعی فرضیه خویش را عمیق تر کنند. اما در واقع روانکاوان به این مهم نپرداختند چون هیچ وسیله ای برای انجام آن نداشتند و ندارند. چنین اقدامی مخالف و ناسازگار با وحی و الهام روانکاوی است. با پیمودن این راه به کشف خصیصه کاملاً تاریخی عقده ها می رسیم و به عدم کفایت روش های منحصر آ روانشناختی در توجیه تاریخ پی می بریم، اما روانکاوی در پی آنست که تاریخ را با روانشناسی توجیه کند نه آنکه روانشناسی را به مدد تاریخ تعلیل کند، بدینعلت دید و بینش روانکاوی از انسان الزامات فیزیکی است، و ازینرو جای شگفتی بسیار است که برخی بینش روانکاوی از انسان را بینشی دیالکتیکی یافته اند.

بعلاوه هر بررسی و تحقیق دقیقی این ملاحظات و نظرات در باب جهت و ساحت ایدالیستی روانکاوی را تأیید خواهد کرد. البته می توان بطریقی دیگر نیز از این ایدالیسم پرده برگرفت. ایدالیسم از اواخر قرن نوزدهم روبه توسعه نهاد و به میزانی که گسترش می یافت بیش از پیش به صورت غیر عقلانی *Irrationalisme* درآمد، روانکاوی هم به این نهضت مایه داد و توشه رسانید. می دانیم که روانکاوی را اساساً بعلت آگاهی هائی که از ناخود آگاهی می دهد، روانشناسی عمقی خوانده اند. هنگامی که می خواهند فرضیه سازی را بستایند، می گویند او انقلابی کپرنیکی *Révolution Copernicienne* بپا کرده است. شاگردان فروید این نسبت را به استاد وین نیز داده اند. انقلاب کپرنیکی فروید این بوده است که او روانشناسی ای را که دور ناخود آگاهی می چرخد جایگزین روانشناسی ای ساخت که دور خود آگاهی می چرخید. مهم ترین نتیجه نظری *Traumdeutung* اینست که ناخود آگاهی که هیچ چیز بود، همه چیز شد... چنین تصدیقی کاملاً در مسیر نظریات غیر عقلانی بود و ظاهراً ادله و براهین جدید و بسیار دقیقی در اختیار اصحاب نظریات غیر عقلانی می گذاشت. این بار نیز روانکاوان با جریان ایدئولوژیکی ارتجاعی هماهنگ شدند. آنچه غیر عقلانی، خرد گریز و ناخود آگاهست قانون زندگانی نفسانی است. گذر از این دیدگاه نظری به دیدگاه دستوری *normatif* به آسانی انجام گرفت: چون حیات ذهنی مبتنی بر ناخود آگاهی پویا و فعال است چرا بجای غوطه زدن در ناخود آگاهی با آن بستیزیم؟ بدینگونه روانکاوی

که نخست توجیهات آن از عرفان و مذاهب اسرار کفر آمیز می نمود، و حتی در مظان آنها
هنک حرمت نسبت به مقدسات افتاد، سرانجام به پشتیبانی از عرفان در همه اشکال و وجود
پر خاست. تماس های متعددی که میان روانکاوان و مذهب برقرار شد و کثرت و وفور مضامین
روانکاری در آثار همه گونه تاریک اندیشان منجمد نازی ها، گواه این مدعا است.

چنین می نمود که روانکاوی جهان را مسخر خواهد گشت، اما در واقع این روانکاوان
بر دکه از هر سو بگونه های مختلف تحت تأثیر قرار گرفت و با ارنجای ترین جریان های
ابدولرژیک سازش یافت. کسانی که کوشیده اند تا روانکاوی چون مکمل و نوکت
ما دیگری دیالکتیکی جلوه کند نه روانکاوی را می شناخته اند و نه مادیگری دیالکتیکی را.
و در واقع محافل تجدید نظر طلب درباره ترکیب مارکسیسم و روانکاوی پرگوئی بس
کرده اند... راست است که خصیصه انقلابی روانکاوی مورد ستایش بسیار قرار گرفته است
به این دلیل عمده که روانکاوی جای واقعی غریزه جنسی و لی بیدار و اروتیسم را به آنها
پس داد و انجام این مهم جرأت و شهامت می خواست. بعضی محققان بر این اساس به همکار
و هموائی روانکاوی با جامعه شناسی علمی قایل شده اند.

جامعه شناسی علمی سهم و مقام واقعی یک طبقه اجتماعی را در اجتماع باز نمود
روانکاوی جای واقعی جنسیت را. جامعه شناسی علمی، مبانی نظری نسخ بهره کشی انسان
از انسان را فراهم آورد، و روانکاوی زنجیرهای غریزه جنسی را گسست، و بدینگونه
آندو در دو قلمرو خاص مبشر اصل آزادی و رهائی انسان بوده اند. البته لزومی ندارد
درباره سخافت برقراری موازنه و مقارنه میان یک طبقه اجتماعی و غریزه جنسی که مفهوم
زیست شناختنی است اصرار کنیم...

رؤیا گرای *Utopiste* بزرگ *Fourier* از ریاکاری و دورونی و آنچه اخلاق بورژوازی
تأمید، تحلیل های هوشمندانه کرده است و بویژه نظرات درخشانی در باره مسأله جنس
دارد، اما از دیدگاه اوریاکاری و فساد اخلاق و غیره از مختصات عصر «تمدن» است...
قرریه این نکته را بخوبی دریافته است که زندگانی سالم جنسی، به مقیاس اجتماعی، نه
ساخت و سازمان اجتماع است و برخلاف معتقدات روانکاوان، که می پندارند حل شدن مس
اجتماع تابع گشایش مشکل جنسی است، حل شدن مسأله جنسی در گروه حل شدن مس
اجتماعی است و این گرایش روانکاوی نمایشگر تجریدگرایی محافل خردم بورژوازیست
ملاحظه و بررسی واقعیات مؤید این نظرات است. در واقع توده های مردم زیر بنا و پایه
اجتماعی روانکاوی را فراهم نیاوردند، آنچه در این زمینه توهمات و خیال های باطل بس
آفرید و بعضی را به اشتباه انداخت این بود که دشمنان و مخالفان سرسخت روانکاوی
آغاز از محافل محافظه کار برخاستند و عکس العمل محافل محافظه کار نیز علل و موج
بدهی داشت. اما در این مورد به دو امر توجه باید داشت: نخست اینکه «شناسائی
جنسی» راه هدف اساسی همه کوشش ها و پیکارها خواستن و ساختن، رویه خاص بعضی
نشرهای خردم بورژوازی است، و دیگر اینکه حتی در این زمینه نیز وضع و موقع روانکا
تغییر کرد و چنانکه گفتیم میان آن و مذهب ارتباط و مراد برقرار گردید.

محافل روانکاوی غالباً مهاجرت و جلای وطن فریود را نشانه محکوم شدن روانکا

توسط مقامات نازی جلوه داده اند. شکی نیست که نازی ها علیه روانکاوی سخن گفته اند،
اما از یاد نباید برد که روانکاوی و روانکاوان مضامین بسیار نثار راه نازی ها ساختند که
مهمتر از همه مضمون ناخود آگاهی است، و واکنش نازیسم در قبال روانکاوی زائیده اسباب
و علل تاکتیکی بود. روانکاوان با اتخاذ راه و رسم بت پرستان احساسات طبقات میانه راست
جریحه دار کردند... نازیسم با بهره برداری از این واقعیت، علاوه بر سودی که در مسأله نژادی
برد تا اندازه ای به پیکار با فروید میسر برخاست، اما این امر هرگز نازیسم را از پذیرفتن
روانکاوان در میان اعضاء و کارکنان خویش و بعاریت گرفتن مضامینی از فرضیه فروید باز
نداشت. ضمناً چون زیاده روی های روانکاوان برخی از قشرهای اجتماعی را آزرده خاطر
می ساخت و بسیاری از هواداران پر شور روانکاوی از روشنفکران پیش گام بودند، سوسیال
دموکرات ها و مبلغان نازی از احساس کینه و نفرت طبقات میانه نسبت به روانکاوی، در راه
بی اعتبار ساختن محافل مورد نظر، سود شایان بردند. هیتلر به همین دلایل در «نبرد من»
Mein Kampf علیه هنر منحنط داد سخن می دهد.



صفت مشخص مبانی نظری روانکاوی، التفاظ گرائی پریشان و بهم آمیخته است. در
این شرایط و مقتضیات، فروید برای تجزیه و تحلیل درست امور و واقعیات نویانستاتنوی
که به جهانیان عرضه کرد، بخوبی مجهز نبود. در واقع روانکاوی هر چه بیشتر توسعه یافت،
بیشتر تحت تأثیر جریانهای ایدئولوژیکی منحنط قرار گرفت. با وجود این منکر این واقعیت
نمی توان شد که روانشناسی کلاسیک به سختی از جنسیت سخن می گفت و به ندرد عینی و محیط
عینی تاریخی و زیستیش التفاتی نداشت، و روانکاوی با اصرار تمام توجه را به این مطالب
که جزء «محرمات» بود جلب کرد. اما سخن گفتن از موضوع های «ممنوع» در قلمرو و دانش
ارج و مقام بسیار ندارد، و امروزه آشکار شده است که روانکاوی جز سخن گفتن از «محرمات»
کاری نکرده و روشنائی تازه ای بر مسائلی که واقعیات مورد بحث روانکاوی مطرح
می سازد نیفکنده است. اموری که روانکاوی به آنها پرداخته باید دوباره مورد بررسی و
مطالعه قرار گیرند تا بدرستی دریافته و شناخته شوند. توفیق روانکاوی مرهون کار و وسایل
و اسباب جدیدی که روانکاوان برای شناسائی یک جنبه از واقعیت بمنظور دخل و تصرف در
آن فراهم آورده باشند، نیست، بلکه زائیده تطابق روانکاوی با مشغله ذهنی و حال و موقع برخی
از محافل اجتماعی است. روانکاوی باب روز، سکه رایج، یا مذهب مختار یک عصر بوده
است و پیشرفت و جهش آن با توجه به شرائط و مقتضیات سالهای پس از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸
توجیه می شود. امروزه به ظن قریب به یقین می توان گفت که روانکاوی نیز سرنوشت
Phrenologie و هیپنوتیسم را خواهد داشت. روانکاوی چون آندو متعلق به گذشته است.
راه کشفیات واقعی و دانش حقیقی انسان «میان برها» ی هیجان انگیز روانکاوی نیست،
مطالعه و بررسی دقیق امور و واقعیات فیزیولوژیکی و تاریخی در پرتو ینشی است که
مجموع علوم جدید طبیعی، استحکام آنرا تضمین می کنند.